

آگاهی یافتن سیندخت از کار رودابه

زني بود گوینده شیرین سخن
هم از پهلووان سوي سرو روان
سخن هر چه بشنید با او براند
بگویش که ای نیک دل ماه نو
فراخیش را زود بینی کلید
ابا شادمانی و فرخ پیام
سرانجام او گشت همداستان
زن از پیش او بازگشت و ببرد
بدین شادمانی و را مژده داد
به کرسی زر پیکرش برنشاند
شده تار و پود اندرو ناپدید
شده زر همه ناپدید از گهر
فروزنده چون بر فلک مشتری
بسوی داد با آن درود و پیام
نگه کرد سیندخت او را بدید
بترسید و روی زمین داد بوس
به آواز گفت از کجایی بگویی
به حجره در آیی به من ننگری
بگویی مرا تازهی گر کمان
همی نان فراز آرم از چند روی
بدو دادم اکنون همینست راست
یکی حلقه پر گوهر شاهوار

میان سپهدار و آن سرو بن
پیام آوریدی سوي پهلووان
سپهدار دستان مر او را بخواند
بدو گفت نزدیک رودابه رو
سخن چون ز تنگی به سختی رسید
فرستاده باز آمد از پیش سام
بسی گفت و بشنید و زد داستان
سبک پاسخ نامه زن را سپرد
به نزدیک رودابه آمد چو باد
پری روی بر زن درم برفشانند
یکی شاره سربند پیش آورید
همه پیکرش سرخ یاقوت و زر
یکی جفت پرمایه انگشتی
فرستاد نزدیک دستان سام
زن از حجره آنگه به ایوان رسید
زن از بیم برگشت چون سَنَدروس
پر اندیشه شد جان سیندخت ازوی
زمان تا زمان پیش من بگذری
دل روشنم بر تو شد بدگمان
بدو گفت زن من یکی چاره جوی
بدین حجره رودابه پیرایه خواست
بیاوردمش افسر پرنگار

بدو گفت سیندخت بنماییم
سپر دم به رودابه گفت این دو چیز
بها گفت بگذار بر چشم من
درم گفت فردا دهد ماه روی
همی کز دانست گفتار او
بیامد بجستش برو آستی
به خشم اندرون شد از آن زن غمی
چو آن جامه های گرانمایه دید
در کاخ بر خویشتن بر بست
بفرمود تا دخترش رفت پیش
دو گل را بدو نرگس خوابدار
به رودابه گفت ای سرافراز ماه!
چه ماند از نکوداشتی در جهان
ستمگر چرا گشتی ای ماه روی؟
که این زن ز پیش که آید همی؟
سخن بر چه سانسست و آن مرد کیست
ز گنج بزرگ افسر تازیان
بدین نام بد دادخوهی بباد
زمین دید رودابه و پشت پای
فرو ریخت از دیدگان آب مهر
به مادر چنین گفت کای پر خرد
مرا مام فرخ نژادی ز بن
سپهدار دستان به کابل بماند
چنان تنگ شد بر دلم بر، جهان

دل بسته ز اندیشه بگشاییم
فزون خواست اکنون بیارمش نیز
یکی آب بر زن برین خشم من
بها تا نیابم تو از من مجوی
بیار است دل را به پیکار او
همی جست از او کژی و کاستی
به خواری کشیدش به روی زمی
هم از دست رودابه پیرایه دید
از اندیشگان شد به کردار مست
همی دست برزد به رخسار خویش
همی شست تا شد گلان آبدار
گزین کردی از ناز برگاه چاه
که ننمودمت آشکار و نهان؟
همه رازها پیش مادر بگویی
به پیشت ز بهر چه آید همی؟
که زیبای سربند و انگشتریست؟
به ما ماند بسیار سود و زیان
چو من زاده ام دخت هرگز مباد
فرو ماند از خشم مادر به جای
به خون دو نرگس بیار است چهر
همی مهر جان مرا بشکرد
نرفتی ز من نیک یا بد سخن
چنین مهر اویم بر آتش نشاند
که گریان شدم آشکار و نهان

نخواهم بدن زنده بی روی او
بدان! کو مرادید و با من نشست
فرستاده شد نزد سام بزرگ
زمانی بیچید و دستور بود
فرستاده را داد بسیار چیز
به دست همین زن که کنديش موي
فرستاده، آرنده نامه بود
فروماد سیندخت ز آن گفت و گوي
چنین داد پاسخ که این خرد نیست
بزرگست پور جهان پهلوان
هنرها همه هست آهویکی
شود شاه گیتی بدین خشمناک
نخواهد که از تخم ما بر زمین
رها کرد زن را و بنواختش
چنان دید رودابه را در نهان
بیامد ز تیمار گریان بخفت

جهانم نیرزد به يك موي او
به پیمان گرفتیم دستش به دست
فرستاد پاسخ به زال سترگ
سخن های بایسته گفت و شنود
شنیدم همه پاسخ سام نیز
زدي بر زمین و کشیدی به روی
مرا پاسخ نامه این جامه بود
پسند آمدش زال را جفت اوي
چو دستان ز پرمایگان گرد نیست
همش نام و هم رای و روشن روان
که گردد هنر پیش او اندکی
ز کابل برآرد به خورشید خاك
کسی پای، خوار اندر آرد به زین
چنان کرد پیدا که نشناختش
کجا نشنود پند کس در جهان
همی پوست بر تنش گفتی بکفت

آستی: مخفف آستین

آهو: عیب

افسر: تاج

اندیشگان: اندوه زیاد

اندیشه: ترس و بیم، غم و اندوه

بایسته: پسندیده و شایسته

بزرگ افسر تازیان: ضحاک

پرمایگان: بزرگان

پرمایه: گرانبها

بیچیدن: ناراحت شدن

پیرایه: زینت و زیور زنان

تیمار: اندوه، دلتنگی

چاره جوی: کسی که در پی تدبیر امر معیشت است

خوار: به آسودگی، به راحتی

داستان زدن: حکایت کردن، مثال آوردن
دستان: نامی که سیمرخ بر زال نهاده است
دستان سام: زال فرزند سام
دستور: دانا، عالم دینی
دل روشن: جان بیدار و آگاه
دو گل: دو رخسار، دوگونه
زرپیکر: زرنگار، با طلا منقش گردیده
زمان تا زمان: هر ساعت و هر لحظه
زمی: مخفف زمین
زیبا: سزاوار، زیبنده، لایق
سبک: فوراً، بیدرنگ
سُترگ: درشت، بزرگ جثه
سر بند: دستار، عصابه، پیشانی بند
سرو بن: درخت سرو، مراد رودابه است
سندروس: صمغی است مانند کهربا
سود و زیان: سوزیان، مال و کالا
سیندخت: مادر رودابه
شاره: چادری رنگین و بغایت نازک
شکردن (شکریدن): شکار کردن
غمی شدن: غمناک شدن، اندوهناک شدن
فرّخ: ارجمند، بزرگوار
فرو ماندن: متحیر شدن
کجا: که
کژ: دروغ، نادرست

گفتن: شکافتن
گاه: تخت شاهی
گر: یا
گوینده: خوش بیان
مشتری: برجیس، سعد اکبر
ناز: خودمنشی، کبر، خودسری
نرگس خوابدار: چشم نیم خفته و مخمور
نواختن: نوازش کردن، تفقد کردن
همداستان: هم عقیده، هم فکر

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>